

عزیز دولت آبادی

ترخان

ترخان واژه ترکی ارگوئی (از لهجه های ترکی گروه شرقی) است . در زمان ساسانیان به امرای ترکستان و شاهان محلی سمرقند اطلاق می شده است . معرب آن ترخان به معنی رئیس و جمع آن طراختسه است . کاشغری مینویسد : " اسم جاهلی و معناه الامیر بلخه ارغو " . بنابراین برخلاف نظر بعضی ، کلمه مغولی نیست . بلکه از زبان ترکی به مغولی هم راه یافته است ، و از جمله القابی است که سلاطین ترکستان و ماوراء النهر این امتیاز را بکمتر کسی اعطاء می کردند و معنی آن معاف و مسلم از تکالیف دیوانی است و هنگام استقلال چنگیز خان صاحبان این لقب دارای امتیازات نه گانه ذیل بودند :

- ۱- تا نه دفعه در صدور خطایا و جرایم عظیم معاقب و مواخذ نمی شدند.
- ۲- تا نه پشت اولاد و احفاد آنها را از تحمیلات دیوانی معاف می داشتند.
- ۳- در غزوات و حروب از غنایم ماخوذه آنها عشر دیوانی مطالبه نمی نمودند .

- ۴- بدون استیذان ببارگاه و حضور سلطان وارد می شدند.
- ۵- در حضور سلطان حق جلوس و قعود داشتند.
- ۶- از دست خود سلطان استحقاق اخذ نه جام شراب داشتند!
- ۷- در اثنای سیر و سفر پیشاپیش سلطان می رفتند.
- ۸- سوای دختران سلطان، دختر هرکس را می خواستند بدون اذن و اجازه اولیای او بحرم سرای خود می بردند!
- ۹- جوایز و عطایای آنها از جانب سلطان، از قبیل اسب و لباس و خیمه و خرگاه و سایر اسباب تجمل از نه عدد کمتر جایز نبود (فرهنگ جهانگشای جوینی، روضات الجنان ج ۱، ص ۶۰۷).
- اغلب فرهنگ نویسان و مورخان متأخر پاره شی از امتیازات تسعه مذکور را به تلخیص و تغییر عبارات در معنای ترخانی نقل کرده و بعضی در مورد انگیزه اعطای چنین مزایا نوشته اند: وقتی اونک خان بگرفتن چنگیزخان مصمم گشته اراده کرد که سحرگاه بر سر اورفته او را اسبیرو دستگیر کرده از میان بردارد، و یکی از امراء صورت واقعه پیش خاتون خود تقریر می کرد، و در آن زمان دو کودک که از گله شیر آورده بودند از بیرون خرگاه این سخن را شنیده متوجه اردوی چنگیزخان شدند و او را از این مواضع مطلع ساختند و چنگیزخان آن دو کودک را که خبر قصد اونک خان آورده بودند تا نه بطن ترخان ساخت و طایفه ترخان که خان در ولایت ماوراء النهر خراسانند از نسل ایشانند. (روضه الصفا ج ۵، ص ۳۸ - ۴۰ سنگلاخ، ص ۱۵۵، لغتنامه ذیل ترخان).
- شواهد ذیل مؤید بعضی از امتیازات نه گانه بویژه معافیت ترخان از پرداخت مالیات دیوانی است: " و این قهجور^۱ که اکنون به حکم یاسا^۲ می ستانند بستاندی و اکنون هم به حکم نمی گیرند از پنج کس: اول ترخان که پادشاه ترخان کرده باشد چون دانشمند، دوم از پیران، سیم از رنجوران و معقولان چهارم از درویشان، پنجم از کودکان". (تاریخ شاهی قراخانیان، ص ۴۴).

شاهی قراختائیان ، ص ۴۴) .

" ناگاه یکی از قوشچیان صعوه‌ای که مغول آن را قرجه خواند صید کرد و در موقف عبودیت جوک^۳ زده عرضه داشت وگفت :
پای ملخی پیش سلیمان بسردن

عیب است و لیکن هنراست ازموری

چنگیز خان بدان تفأل کرده آن را به قبول مقابل فرمود و جانوردار را ترخان کرد (تاریخ و صاف ، ص ۴۵۳ ، فرهنگ اصطلاحات دوران مغول ، ص ۹۵) .

" او را با متعلقان و منتسبان او از قلان^۴ و قبجور و زحمات و عوارضات دیوانی بیرون آورد و مثال ترخانی داد . (تاریخ هرات ، ص ۱۸۵) .

" و همچنین [چنگیز خان] دیگر شاهزادگان را علی اختلاف طبقاتهم بنقد و جنس شاکرو خوشنود گردانید و آن جانور دار را که خبر مکروغدر اصداد آورده بود نشان ترخانی داده چندان مال به او بخشید که از اغنیای روزگار شد و از حیث جاه نیز رفیع مقدار گشت " . (روضه الصفا ، ج ۵ ، ص ۱۸۲) .

" شیبک او را (مغول عبدالوهاب را) تربیت کرده منصب شغاولی^۵ بدو ارزانی داشته ترخان ساخت " (مجالس النفایس ، لغتنامه)
این کلمه مجازا به معنی " آزاد " نیز بکار رفته است (فرهنگ و صاف) :

" و میگویند چنگیز خان از قوم بارین ، شخصی را اونکقون رها کرده ، مانند آنکه اسب و دیگر حیوانات را اونکقون می کنند یعنی کسی به آن تعلق نسازد و آزاد و ترخان باشد " (جامع التواریخ چاپ اقبال ، ص ۱۳۳۸ ، ص ۱۵۱) .

" جماعت قصابان در پی رسیده ، سرنهاندند ، فرمود که اینرانشاید کشتن ، آزادش کنید ، قبول کرده ، آن جانور را آزاد کردند و از قتل

رهیده ، ترخانش گذاشتند " . (مناقب العارفین ، ص ۱۷۵) .
 صاحب " چراغ هدایت " نیز مجازا به معنی مسخرگی نقل کرده و این
 بیت تاثیر تبریزی را شاهد آورده است :
 کار ما ترخانی و طرفه مزاج افتاده است
 خدمت صدساله و فضل و هنر منظور نیست

*

تا جائیکه اطلاع داریم اصطلاح ترخان تا دوره صفویه متداول بوده
 و وقتی از مالیات و عوارض ملکی صرفنظر میشده است آنرا جزو ترخان
 منظور میداشته‌اند. مصداق آن فرمانی است از شاه اسماعیل اول درباره
 مالیات قریه کوره خیر (دز مار) . متن این فرمان در کتابخانه
 شادروان حاجی حسین آقای نخجوانی هست و عکس آن در نشریه دانشکده
 ادبیات تبریز (سال ۱۲ شماره ۲ چاپ) و منتشر شده است . قسمتی از آن
 چنین است :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحكم لله ابوالمظفر شاه اسمعيل
 بهادر الصفوى سوء زمير^۶ امرا و حكام و داروغگان و عمال و مباشران امور
 اشغال ديوانى و متصدیان مهمات سلطانى ولايت دزمار بدانند كه
 چون ... تقويت و تمشيت سادات عظام بر ذمه همت سلاطين معدلت
 شعار و خواقين گردون اقتدار از قبيل واجبات و متحتّمات است در اين
 اوقات فرخنده ساعات ، عنایت بی غایت پادشاهانه و شفقت و مرحمت
 خسروانه شامل احوال و كافل آمال سادات عظام كرام ذوى الاحترام
 (كوره خیر) و هم اخلاف السّادات و النّبء العظام فى الانام زبديتى
 احفاد النبى عليه السلام سيّد ضياء الدين رضا و سيّد محمد و سيّد جعفر و
 سيّد عامر و برادران فرموده مالوجهات و حقوق ديوانى ايشانرا دانسته و
 در بسته معاف و مسلم و جزو ترخان و مرفوع القلم فرموديم و ارزانى
 داشته بايد كه حسب الحكم مقرر دانسته ، مطلقا بعلت مالوجهات و
 اخراجات و خارجيات . و عوارضات حكيمى و غير حكيمى ... بهر اسم و رسم

که باشد مزاحم نشوند و تعرّض نرسانند ... کتب بالامر العالی فی خاصر
عشرین جمادی الثانیه سنه سبع و تسعمائه " ، [مطابق دسامبر ۱۵۵۱-
میلادی] .

باز از همین دوره صفویه صورت حکمی در دست است که بموجب
آن عباسقلی بیگ نامی به منصب ترخانی شروان گماشته شده است .
این حکم در جنگ شماره ۳۰۴۶ کتابخانه فقید سعید حاجی محمد
نخجوانی محفوظ است . و تاریخ تحریر آن سال ۱۱۱۱ و محل کتابت
شهر دربند است .

در این حکم وظایفی به عباسقلی بیگ ترخان محوّل و توصیه هائی
شده است ، که در خور کمال اهمّیت و دقّت ، و بیانگر ماهیت منصب
ترخانی است . از آنقبیل است :

باید ابواب عدل و داد بر روی داد خواهان گشاید .

در محافل بزم از در بی تکلفی در آمده با حسن خلق بزرگانسه ،
کوچکدلیها نماید .

در مسائل اجتماعی بصیرت کامل داشته باشد و به رفع مشکلات
مردم بکوشد و بشنیدن شکایات گوش شنوا داشته باشد .

از عفو کوتاهی نورزد ، جود و احسان کند .

از تقرب به نزدیکان و خویشان ، و تجنّب از بیگانگان خود داری
نماید .

ضمنا اگر کسی از باب جسارت بگوید که بالای چشمت ابروست ،
گرفنش را از دم تیغ گذرانند و غیره ... و این ، یادآور بیت حکیم نزاری
قهبستانی (متوفی ۷۲۵ ه . ق) است که گفت :

اگر صد خون بیک غمزه بریزی کس نمی پرسد

مگر یرلیغ^۷ ترخانی ز سلطان ایلخان داری

صورت حکم ترخانی عباسقلی بیگ

"حکم عالی شد آنکه چون سنه الله در نظام مهام جهان و سرانجام عوالم کیان بیعدیل قوی ، قبض و بسط و تمریخ آثار جمال و جلال جاری است . چنانچه عطیه بخشی خورشید تابان را دورباش کیوان در مقابل ایستاده ، و بزم آرائی ناهید را رزم آزمائی بهرام منظر و معادل افتاده ، هریک از رزم و بزم عالم تضاد و جهان تکوین را به آثار تلوین اثرات و موثرات متقابل الخواص و ترتیب و ترکیب آداب و اسباب متعادل - الاختصاص آراستگی و پیراستگی داده ، طره پرچم اسنه و رماح انتقام را به مرغوله مویان پرخم زلف و کاکل دل آرام ترتیب و ترکیب بخشیده و بیچ تاب جوهر شمشیر و خنجر خون آشام را جواهر زواهر ترصییع پیچیده و سنجیده ، خم ابروی خشم جانکاه را نگاه و تصویب گوشه چشم در نظر ، و تلخکامی دشنام شورانگیز را چاشنی شیرین کاری قند مکرر تبسم مذاق پرور ، سور و سرور را آدابی و شور و نشور را اسبابی مقدور و مقرر ساخته . و در هر حال و محل آنچه باید و شاید به آئینی مرغوب و ترتیبی مطلوب پرداخته . بنابر ترتیب مقدمات حکمت مقتضیات سریان این سر معهود و بسط این ظل ممدود در مراتب عالی و معین و مشهود ، و ترتیب مظاهر جلال و جمال که مبادی آمار و احکام نظام را شایند و بدیده بانی و نظربازی بصارت و نظارت هریک را به جای خود یابند و پایند . عموماً هر صاحب وجودی علی قدر مرتبه مقدور و موجودو دولت انتظامان قدرت سرکار و کامروایان سعادت استظهار را که به نهبانی و پاسبانی عباد و بلاد مستنظر و به مراتب عالیه عدل و وداد^۸ مفتخر باشد خصوصاً ظهور و بروز این آمار بحکم احتیالی را اختیار لازم و ملازم است که در دیوان فرمانروائی جلال به رفع جور و بیداد ، ابواب عدل و داد بر روی داد خواهان کشانید ، و در بزم آرائی جمال از دربی - تکلفی در آمده به حسن خلق بزرگانه کوچکدلیها نمایند تا از عهد -

عهد برآیند و در هر صورت و بهر معنی بی تکلف مشربی ولا ابالی بی‌مطلبی که در کثرت و وحدت راه قرب حضور بتقریب و بی تقریب داشته با وجود خود رایی گمراه بی پروائی و خود آرائی میباشد و آنچه بچشم بینائی بیند و بگوش شنوائی شنود و به هرزه درائی آنان جرس برلب نباشد و معیذا در طور بی طوری مرتبه شناس اطوار تواند بود و بطرز بیگانه طرزی آشنائی نظرها تواند نمود.

در باب سیاست اگر زبان شفاعتش درازی نماید ، از عفو کوتاهی نیاید و در بار عام و خاص به مسئلتی گراید جود و احسان از قبولش رو نگراید ، نزدیکیش دور گردان را به خیالهای دور و دراز نیندازد و روی گرم دیدنش نزدیکان را دلسرد افسردگی نسازد به این رتبه لایقه بیشک ، رفعت و معالی پناه نظاما للرقم و المعالی عباسقلی بیگ سزاوار است بنابراین منصب مناسب ترخانی را که در نظر ظاهر بینان صورت پرست سبک وزن نما و در میزان عیار معنی سنجان گرانبهاست به مشارالیه مفوض و مقرر نمودیم و ابواب فتوحات به مفاتیح التفات برروی آمال و امانیش گشودیم که مطلق العنان بی دور باش دربان و هراس پاسبان در هر حال و محل از هر دری که خواهد درآید و به هر رنگی که بر کند برآید اگر چوب داری قدم جرات به پیش پایش گذارد چون دست شکسته و بال گردن است و دیده بانی حاجب ، اگر بالای چشمت ابروست گوید ، مستوجب در زیر تیغ نشانیدن عالیحضرت است . ارباب مناصب دور و - نزدیک از ترک و تاجیک و غازیان فیروزی فروز نصرت نشان و ملازمان خدمت پاسبان و ارباب اهالی امراء و اعیان و جمهور سکنه دارالامان شیروان رفعت و معالی پناه ، مشارالیه را ترخان و در خصوصات آن مطلق العنان دانسته حسن شاهد مسئولش را بزبور قبول بینند ، و سواد خوانان خطه خط ، سر خط بندگیش را آزاد خوانند و ارباب قلم قلمرو ضبط و ربط ، بکقلم مرفوع القلمش دانند و فرس گران رکاب حضرتش را نیک عنان بسازند و خدنگ سوار قلم را به معرکه گیر و دار طلب و

خواهش یکقلم دواسبه بتازند بمسلکی در پناه عزتش دارند و دستگاه را در سلک الفاظش بیارند و در هر حال محال ، حال موقعش را محال نشناسد و چون موقع وقوع رسد چه احتمال که بشناسد بود.

بتاریخ یوم خمیس طرف عصر ۲۹ شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۱۱ مطابق اوی ئیل در باب الابواب دربنند قلمی شد. "

*

از سه فرمان ترخانی دیگر نیز سراغ داریم که نسخه های اصلی آنها هنوز باقی است به شرح زیر :

۱- فرمان ترخانی توختامیش خان در سال ۱۳۹۱ میلادی مطابق ۷۹۳ هجری قمری .

۲- فرمان ترخانی تیمور - قوتلوق خان در سال ۱۳۹۷ میلادی مطابق ۷۹۹ هجری قمری .

۳- فرمان ترخانی صاحب گری خان قازان در سال ۱۵۲۳ میلادی مطابق ۹۲۹ هجری قمری . (سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، ص ۲۵۴).

همچنین از نوشته های محققان و مورخان استنباط میشود که منصب ترخانی منحصر به امرای لشکری و کشوری نبوده بلکه به کسان دیگری هم از جمله دانشمندان و عرفا سایر ارباب فضل و کمال نیز اعطا میشده است . حافظ حسین از عارفی چنین ذکر خیر کرده است :

" مرقد و مزار آن ساکن وادی عرفان ، پیرترخان رحمه الله هم در محله ویجویه پایین تر از مزار مولانا عبدالعلیم است ، مزار متبرکی است ، مروح و با صفا و محل استجابت دعا ، مردم را اعتقاد تمام به آن مقام و آستانه متبرکه هست . به این کمترین خادمان درویشان ظاهر نشده که جناب مشارالیه از چه سلسله بوده و در چه زمان وفات یافته ، بعضی می گویند که در زمان سلطان باباحسن و آن بابایان [یعنی آن هفتاد تن بابا که معاصر باباحسن سرخابی بودند] قدس اسرار هم بوده

و در میان آن جماعت منصب ترخان داشته ، والله اعلم بحقیقه الحال"
(روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۴۹۳) .

یادداشتها

- ۱- قبجور ، قوپچور ، قفجور / مغولی / الف = مالیات گله ، از هر صد سر را به نام قبجور میگرفتند. ب = مالیات بر مال و ثروت .
- ۲- یاسا / مغولی / = قانون چنگیزی .
- ۳- چوک ، چوک / ترکی / = زانو زدن برای احترام به خان .
- ۴- قلان / مغولی / = خراج سرانه ، معنی اصطلاح قلان دستخوش دگرگونی میگشته و بر حسب زمان و مکان به حقوق و مالیاتهای گوناگون اطلاق میشده است (کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران ج ۲ ، ص ۲۷۱) .
- ۵- شفاولی ، شقاولی / مغولی / = یکی از مناصب لشکری ایلخانیان .
- ۶- سوزمیز / ترکی / = سخن و فرمان ما .
- ۷- یرلیغ / مغولی / = فرمان مکتوب پادشاه .
- ۸- متن " و داد " است .